



۲۰۱۶/۰۷/۱۱



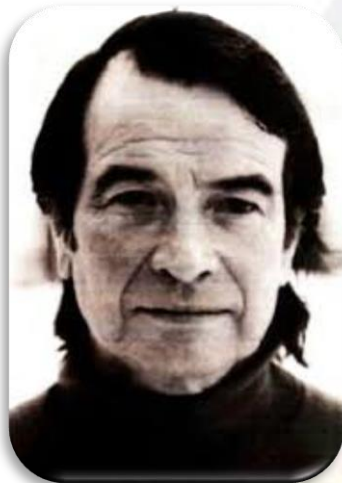
پوهاند داکتر محمد حسن کاکړ

جان ستيورت ميل در نود دقیقه

فلسفه آزادی، فلسفه تجربوی،

فلسفه مفیدیت

بخش اول



نویسنده: پال ستراترن
مترجم: محمد حسن کاکړ
جنوري ۲۰۱۶



برگردان از پشتو به دری

س. هومان

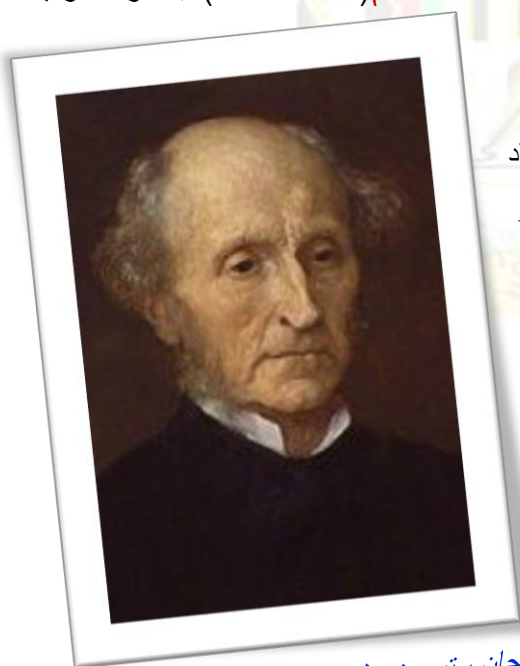
مقدمه مترجم

جان ستيورت ميل (*John Stewart Mill*)، فیلسوف قرن نهم برتانوی (۱۸۰۶-۱۸۷۳) برای افغان ها نا آشنا است. این ترجمه شاید اولین نوشته ئی باشد که به پشتو و دری تقدیم میگردد. این رساله را استاد فلسفه پال ستراترن (*Paul Strathern*) در مورد متفکرین جهان غرب از یونان قدیم تا امروز طی ۲۸ رساله در سال ۲۰۰۲ نشر نموده است. نویسنده در شهر دبلن آئرلند (*Dublin, Ireland*) تحصیل فلسفه نموده و در لندن به تدریس فلسفه و ریاضی پرداخته است.

جان ستورت مل (*John Stewart Mill*)، یک متفکر نامدار انگلستان بود که نظریاتش روی مدنیت غرب اثر عمیق بجا گذاشته است. ولی وی دارای تحصیلات رسمی نبوده، پدرش به تعلیم و تربیت پسر در خانه همت گماشت که در نتیجه از چنان تعلیم و تربیه ئی برخوردار گردید که به آن سوپه در جهان به کسی دیگری داده نشده بود. پدرش جیمز مل (*James Mill*) عهد نموده بود که از پسرش یک نابغه بسازد. جیمز مل این کار را به اساس نظریه جان لاک (*John Locke*) یک فیلسوف دیگر انگلستان که معتقد بود مغز انسان در آوان پیدایش مثل "کاغذ سفید" است، پیاده کرد. فیلسوف های دیگر این "کاغذ سفید" را تخته سفید و یا تخته نوشته نا شده (*tubule rasa*) نامیده اند. به اساس نظریه جان لاک، دانش، تنها زاده تجارب است و "در دانش چیزی وجود ندارد که در احساس نبوده باشد." معنی این سخن چنین بوده میتواند که دانش، سوای احساس، ممکن نیست.

و زمانیکه احساس ها به دماغ میرسند، توسط آن با هم پیوند خورده و بالایش فکر میکند. لاک این پروسه را استدلال عقلانی مینامد. به این ترتیب نظریات و افکار در اصل محصول احساس ها بوده، شخصیت یک ترکیب پیچیده نظریات است و هویت شخصی از ذخیره شدن نظریات در حافظه حاصل میگردد.

به زبان ساده تر به اساس نظریه جان لاک، انسان اولاً از طریق حواس خود اطلاعات را جمع آوری نموده، بعد دماغ با انجام پروسه فکر کردن به مفهوم و علم میرسد. این طریقه به نام دانش تجربوی (*Empiricism*) یاد میگردد. متفکرین دیگر برتانوی، بصورت خاص دهبود هیوم (*David Hume*) (۱۷۱۱-۱۷۷۶)، جورج برکلی (*George Berkley*) (۱۶۸۵-۱۷۵۳) و ستیورت مل آنرا انکشاف دادند که جدا از فلسفه "آیدیا های ذاتی" است که توسط فیلسوف فرانسوی رنه دکارت (*Rene Descartes*) (۱۵۹۶-۱۶۵۰) قبلاً ارائه گردیده بود.



جان ستيورت مل (*John Stewart Mill*)

در عصر ما زبانشناس امریکائی اُورام نوم چمسی (*Avram Noam Chamsky*) و دیگران این نظر را پیشنهاد نمودند که انسان از همان اول بصورت طبیعی استعداد ساختار زبان را دارا میباشد.^۲ چمسی نظری پیشکش نمود که "چون هر طفل استعداد آموختن هر زبان را دارا است، پس تمام اطفال از ساختار بنیادی آن مشترکاً برخوردار استند"^۳.

جیمز مل که به اساس نظریه جان لاک تعلیم پسر خو را بدست گرفت، پروگرامش این شد که "کاغذ سفید" و یا تخته نوشته نا شده (*tubule rasa*) ذهن او را با فکر های عقلانی پُر نماید. پس منطقی بود تا جان ستيورت مل به روئیت تعلیمات یونان باستان تدریس گردد که مدنیت

۱- نقل قول، ولیم سهاکیان و تابل سهاکیان، ایدیا های فیلسوفان بزرگ، نشرات بارنز و نوبل، نیویارک، ۱۹۶۶، ۱۳۳
 ۲- نقل قول، محمد اقبال وزیری، پینتو د تاریخ په بهیر کی، کاکر تاریخی علمی بنسب خپرونه، کابل، ۲۰۱۵، ۲۰-۲۲
 ۳- کرس روهمان، د جهان آیدیا ها، قاموس تیوری های مهم، مفهوم ها، عقیده ها و متفکرین، نشرات کتاب بالنتاین، نیویارک، ۱۹۹۹، ۳۸

آن برخلاف مدنیت های دیگر از بنیاد، بر پرنسیپ های عقلانی استوار بود.

ستیورت مل در سه سالگی به آموختن ریاضی و زبان کلاسیک یونانی و در هشت سالگی لاتین، الجبر و هندسه را آغاز نمود. در دوازده سالگی برای آموختن منطق و فلسفه آمادگی داشت. آموزش، ساعت شش صبح آغاز و تمام روز ادامه می یافت (مادر براک حسین او بامه نیز آموزش او را از ساعت شش صبح آغاز مینمود). برای مل، خانه مکتبش شد و پدر متوجه انکشاف استعداد عقلی پسرش میبود. جوانب احساسی و جذباتی او را از نظر نمی انداخت. جوانب شعری و تخیلی او را هم از نظر دور نداشت. تمام سعی او درین بود که ظرفیت عقلی پسرش به روئیت نظریات دانشمندان دوره روشننگری یا تنور (*Age of Enlightenment*) بشکفت که به همین منظور محیط مناسبی را هم برایش آماده ساخته بود. جیمز مل که در زمره فیلسوفان افراطی (*radical philosophers*) یک شخصیت نام دار بود، پسرش را تشویق مینمود که در بحث هایشان اشتراک نماید.

اقتصاد دان شهیر کشور دیوید ریکاردو (*David Ricardo*) هم درین دسته شامل بود. مل در عنفوان جوانی در مباحثات او و پدرش اشتراک میورزید و نظرش را در مورد اقتصاد سیاسی ابراز میداشت. ولی بزرگترین مشوق او جرمی بنتهام (*Jeremy Bentham*) (۱۷۴۸-۱۸۳۲) فیلسوف نامدار و استثنایی بود که به کمک ذهن قوی و ابتکاری خود پروژه های جدیدی را متواتر پیشکش مینمود و هم نظریات بکری به اساس این فلسفه پیشنهاد مینمود که: "بزرگترین خوشنودی ئی بیشترین تعداد معیار خیر و شر است".

"It is the greatest happiness of the greatest number that is the measure of right and wrong"

بنتهام به تعلیم ستیورت مل علاقمند گردید. او را مثل پدرش چنان یک کسی پنداشت که میراث فکری او را به نسل جدید برساند، که این تشخیص به جا ثابت گردید. مل اثر منجمی را به نام (*On Evidence* بر شواهد) که از کم و بیش یک ملیون یادداشت و نوشته های کوتاه ترتیب یافته بود در جوانی برون داد. همان قدری که مل در مفیدیت فلسفه بنتهام تعمق میکرد به همان اندازه در موردش انتقادی میشد. حتی تا آنجائیکه راه مختص به خود را برگزید. چنانچه در یونان باستان ارستو فلسفه "آیدیایی" افلاتون را که جهان موجود یک "آیدیایی" است ترک و طریق مشاهده و تجربه را گزید و همچنان در قرن نوزدهم مارکس فلسفه آیدیایی هیگل را به فلسفه مادی برگرداند.

مل بر علاوه اینکه جانب کیفیت را در تقابل با لذت در فلسفه خوشی بنتهام گرفت، در فلسفه مفیدیت او تفکر لیبرل را نیز شامل ساخت، به این ترتیب که: "در خوشی ارزشی نهفته است که به زندگی فرد وارد میشود. باز هم در مفاد عامه، فکر عموم باید مد نظر گرفته شده هیچ اجباری در آن نباشد. خوشبختی در جامعه ئی نفوذ کرده میتواند که افراد آن برای جست و جوی خوشبختی دلخواه خود آزاد گذاشته شوند. تنها به شرط آنکه این نوع خوشبختی فردی با نوعیت و یا مجموع خوشبختی دیگران در تضاد نباشد."

مل به این صورت در زندگانی عملی روی آزادی فردی محکم ایستاد. او معتقد بود که: "فرد بر جان خود، بدن خود و ذهن خود دارای حاکمیت مطلق است". به این ترتیب "مل برای رسیدن به اهداف فردی، آزادی را برگزید". منظور این بود که "برای اینکه همه ما را قادر به کشف استعداد های ما بگرداند توانائی طبیعی قابل شکفتن فرد، آزاد گردد. این آزادی باعث تخلیق و ابتکار در تمام استعداد های ما خواهد گردید. در نتیجه ما خواهیم توانست که از لحاظ روحی، عقلانی و اخلاقی پیشرفت نمائیم که بصورت خاص چنان جامعه ئی را بمیان خواهد آورد که بالای همان نوع واقعات ناگواری غاور شود که مارکس را تور داده بود ولی بدون ویرانی

های شدید انقلاب". افکار مل به **لیبرالیزم (Liberalism)**، **امپیریسم (Empiricism)** و **بوتلیتریانیزم (utilitarianism)** و یا به فلسفه آزادی، فلسفه تجربوی و فلسفه مفیدیت یا خوشبختی خلاصه شده میتواند و لی یک تصنیف ساده و نامکمل افکار اوست.

لیبرالیزم (Liberalism) به همان دکتورین یا نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گفته میشود که ساختار کلسیک آن به آزادی فردی، حکومت محدود، پیشرفت تدریجی اجتماعی، **لیسه فیر (Laissez-Faire)** و یا تجارت آزاد استوار بود. لیبرالیزم نوین در حالیکه بر آزادی فردی و فرصت شخصی عقیده دارد، از دولت میخواهد که در فواید عامه و سیاست عامه رول بازی نماید. مفهوم هردو شکل، آزادی عمل و وجدان را در آغوش میگیرد. لیبرالیزم در قرن نهم از بین تجار طبقه متوسط و متشبهین به شکل یک ایدئولوژی انکشاف نمود. اساس عقلانی آن بالای فلسفه سیاسی جان لاک و پیشرفت های بشری دوره **تنور (Age of Enlightenment)** یا **روشنگری** و با عقیده عقلانیت به نظریه های اقتصادی بازار آزاد **آدم سمت (Adam Smith)** و بروی فلسفه مفیدیت بنتهام و جان سٹیورٹ مل اساس گذاشته شده بود.^۴

نکته ثقل **لیبرالیزم (Liberalism)** آزادیست. به این معنی که فرد باید مطابق قانون، میری از هر نوع محدودیت و اجبار، آزادانه فعالیت داشته و از این طریق منافع خودی و اجتماعی را محفوظ دارد. چون جامعه از افراد متشکل است، اگر افراد فهمیده، فعال و صاحب ایدئال باشند، جامعه دینامیک و ابتکاری میشود. به نظر مل، مسئولیت جامعه است که این نوع افراد را تربیه نماید. او اضافه میکند که هر فرد مثل آن دیگری حایز اهمیت است. شهزاده و گدا با هم مساوی اند و در جهان همه روی یک اساس دموکراتیک قرار دارند. برخلاف، بعضی ها به این نظر اند که اصلاح افراد بسته به اصلاح جامعه است ولی تجارب نشان داده است که در اصلاح افراد از جانب حکومتات غیر دموکراتیک، به نام جامعه اجبار و تشدد حتمی میگردد که برای مل و دوستانش قابل قبول نیست. راه اساسی اصلاح افراد تعلیم است که متأسفانه در هیچ جای دنیا به آن توجه لازم صورت نمیگیرد. تا تعلیم و تربیه در زمان طفولیت اولاً از جانب خانواده ها و بعد از جانب جامعه به طرق دموکراتیک صورت نپذیرد و مضمون انسان دوستی در نصاب درسی داخل نگردد، اصلاح جامعه و در نهایت اصلاح جامعه جهانی، چیزی جز خیال نبوده و زندگی انسانها همیشه منشئت و نا خوش آیند خواهد بود. این تعلیم در اصل، فهم و تکنالوژی است که باعث پیشرفت، خوشبختی و زندگانی با کیفیت میگردد. ارستو فرموده بود که پدر و مادر به اولاد زندگی میدهند ولی معلم به آنها زندگی خوب میدهد.

امپیریسم (Empiricism) یا فلسفه تجربوی طریقه از دانش است که به روئیت شواهد حواس تأیید میگردد. با دیدن، بوئیدن، شنیدن، لمس کردن و نوشیدن، ما در مورد ماحول خود مفکوره میسازیم. به این ترتیب فهم تجربوی از نظریاتی ساخته میشود که توسط واقعیت های **(facts)** محسوس و مشاهده شده به دست می آیند. همچنین گفته میتوانیم که که فهم تجربوی، آن فهمی است که گفته میشود تمام فهم موضوعات واقعیت ها از تجربه، مشاهده و حس کردن نشئت میکند و تمام ادعا های فهم تنها از راه تجربه قابل اعتبار بوده میتواند. این فلسفه فهم

۴ . منبع فوق، ۲۳۱.

۵ . نقل قول، سهاکیان، اثر مذکور، ۴۵.

۶ . جورج نیلر، اساسات فلسفی تعلیم، ترجمه از محمد حسن کاکر، د افغانستان د کلتوري ودي تولنه، ۲۰۰۲، ۴۳.

روی مردم انگلیسی زبان اثرات عمیق داشته است و متعاقب جان لاک، اکثر متفکرین برتانوی به آن انکشاف داده اند.

پرنسیپ اصلی فلسفه خوشبختی و یا مفیدیت این است که: **"بزرگترین خوشنودی ئی بیشترین تعداد معیار خیر و شر است."** مبتکر این فلسفه جرمی بنتهام بود و جان ستیورت در اثر خود زیر همین عنوان خیلی عمیق تر رفت، آنرا انکشاف داد و به شکل کمی و مقداری آن کیفیت داد و این را هم تبارز داد که دارای درجه های زیاد است. به زبان نویسندۀ این رساله "ایدیای مفیدیت لبرل ایکه مل آنرا انکشاف داد به همان اندازه که جوامع لبرل میگردید از طریق آن به همان اندازه انتشار می یافت. تا حدی که همین پرنسیپ مفیدیت در دموکراسی های نوع غربی شکل حق اساسی ئی قانونی را به خود گرفته است."

مل در اثر "پرنسیپ های اقتصاد سیاسی" خود تغییرات اساسی در نظریات اقتصاد دانان کلسیک برتانوی آورد، و آن اینکه در فعالیت اقتصادی، قوانین را تولید بار می آورد، یعنی بازار آزاد از خود قوانینی دارد که در آن باید مداخله صورت نگیرد. ولی **"تقسیم"** هیچ قوانینی ندارد و ثروت همینکه تولید شد، احساسات و نظریات آن قسمت از جامعه که آنرا تولید میکند برایش قانون تعیین مینماید.

مل با **"تقسیم"** ثروت در نظام سرمایه داری اخلاقیات را شامل ساخت. به این ترتیب او با تغییر دادن نظریات اقتصاد دانان کلسیک، نظام سرمایه داری را از بن اصلاح نمود و تا اندازه زیادی نظریات ابتکاری اوست که غرب، امروز با رفاه عامه (*welfare*) و دموکراتیک، مجموع جوامعی شده است که در آن راه برای افکار و ابتکارات هر کسی باز است.

آزادی فردی برای مل آنقدر مهم بود که از روی نظریه پدرش، تنها جنبه عقلی را برای انسان شناسی کافی نمیدانست. و برای شناخت درست آن به آثار شاعران و نویسندگان رمانتیکی نیز داخل گردید. پدرش تعلیم و تربیه او را از روی این نظر مینمود که دماغ او را نظریه نظریه جان لاک تنها از افکار عقلانی پر سازد. مل در اثر این نوع تربیه و پرورش چنان یک انسانی گردید که: "... تا بیست و هفت سالگی، زندگانی امروزی اش با عقل و دلیل کاملاً اداره میشد." مل با مطالعه کمبودی های دوره تنور و "منشأ موجودات عضوی" اثر **چارلس دارون (Charles Darwin)** (۱۸۰۹-۱۸۸۲) به این فکر افتاد که انسان به اضافه عقل، میلان های طبیعی دیگر هم دارد که او را به کردار، چه شعوری باشد و یا غیر شعوری وا میدارد.

هانس مورگنیتا (Hans Morgenthau) این نقیصه فلسفه عقلانی را چنین واضح میسازد. "فلسفه عقلانی، طبیعت انسان، طبیعت جهان اجتماعی و خود طبیعت عقل را به درستی نشناخته و نمی بیند که انسان دارای ابعاد سه گانه بیالوژیکی، عقلانی و روحی است. با در نظر داشت تحرکات بیالوژیکی و خواهشات روحی در حدود موجودیت کلی انسان آن وظیفه را که عقل انجام میدهد نادرست تعبیر مینماید."^۷

اینکه خود عقل چه چیز است، درین مورد تعریف دقیقی دیده نشده است. با وجودیکه انسان صاحب عقل است و به احکام آن عمل مینماید یا باید عمل نماید. وقتی انگشت یک طفل برای بار اول سوخت باز به حکم عقل، خود را از آتش دور نگه میدارد. به این ترتیب عقل به ان استعداد و یا قوه ئی گفته شده میتواند که انسان از خود

^۷ هانس مارگنیتا، انسان علمی در پیشگاه سیاست قدرت، نشریه پوهنتون شیکاگو، شیکاگو، ۱۹۴۶، ۵.

نگهداری نموده و به خاطر خودش دیگران را هم به خطر مواجه نمیسازد و وقتی او به محدودیت ها و دسپلین های روحی، عقیدوی، جسمی و غیره گردن مینهد در حقیقت این کار را برای خود انجام میدهد. باز هم مور گنتا: "همانطوری که در در دنیای فزیک، عقل ضمانت مؤفقت را در قوانین میکند، به همین منوال هم در جهان اجتماعی، او با قوانین عقل مطابقت مینماید. اگر همه انسان ها احکام عقل را بپذیرند، جنگ های که آنها را از هم جدا مینماید از بین خواهد رفت. و اگر چیز دیگری نباشد، به صلح و آشتی خواهد انجامید. یک دنیای کامل آنست که در آن همه از حکم عقل اطاعت نمایند."^۸

البته این نوع کردار آسان نیست، خصوصاً در محیطی که عقل و عقیده با هم سازگار نباشند، که اکثراً همین طور هم است. مگر اگر انسان زندگانی سالم و آرام میخواید دیگر کدام راهی ندارد. پس انسان به هر نظری که عمل مینماید به مفادش است که در پرتو عقل باشد. اگر شناخت دقیق عقل دشوار است ولی به دستور آن عمل شده میتواند. درین باره جان ستیورت مل مثال خوبی شده میتواند که در اثر تربیه و پرورش خوب تا به فرجام به روئیت انضباط و دسپلین زندگی کرد و به تمایلات روحی، جنسی و عقیدوی تسلیم نگردید. در پرتو چنین تعلیم و تربیه بود که او یک فیلسوف نادر گردید. و اگر او از چنین تعلیم و تربیه بهرمنند نمیگردید شاید یک انسان بی نامی میبود. مثال او نشان میدهد که با تربیه سالم و تعلیم و ضابطه های درست، عقل اکتشاف مینماید و انسان به سوی کمال میرود. پس گفته شده میتواند که انسان با تعلیم خوب قادر به شناخت خود و دیگران شود و با روحیه دوستانه زندگی نماید.

ادامه دارد

^۸ . اثر فوق، ۱۴.